



تصویرگر: متین السادات حسینی نژاد



انار خلبان • لاله جعفری

درخت انار کنار برج مراقبت بود.
هوایما که پرواز می‌کرد، انار فریاد می‌زد: «من هم می‌خواهم خلبان شوم!»
یک روز انار دید هوایمایی به طرف درختش می‌آید.
انار داد زد: «از آن طرفی برو، وگرنه می‌افتی!»
اما هوایما صدایش را نشنید. انار پرید پیش برج مراقبت و آب دانه‌هایش را پاشید توی چشم برج.
برج از خواب پرید و زود رادارش را روشن کرد.
هوایما رادار را دید و آن طرفی شد.
برج به انار جایزه داد و او را روی صندلی کمک‌خلبان نشانده.



لپلپ انار • یگانه مرادی لاکه

گوساله گفت: «ما... ما... انار!»
 گردنش را بالا کشید، ولی
 پوزه‌اش به انار نرسید.
 بزغاله دوید: «مع... مع...
 انار!» جست زد، اما شاخش به انار
 نرسید.
 گنجشک آمد و بال زد. گردن کشید
 ولی...
 بزغاله و گوساله چپ‌چپ نگاهش کردند.
 گنجشکه گفت: «هان؟! آهان! جیک جیک!» پر زد و انار را تاب داد.
 انار تالاب افتاد و ترکید.
 سه تا دوست لپلپ انار خوردند و اناری شدند.

انار خندید • معصومه یزدانی

یک شب، خاتون پری با خواهرش ننه زری نشسته بودند پای کرسی.
 روی کرسی نخودچی بود با باقلوا و کشمش و انار.
 خاتون پری و ننه زری کشمش خوردند، باقلوا خوردند، نخودچی خوردند.
 اما به انار نرسیده بودند که ننه زری خمیازه کشید و گفت: «وقت
 رفتن است.»

انار هول شد. قل خورد و افتاد توی
 دامن خاتون پری.
 خاتون پری گفت:
 «خواهرجانم، انار نخورده که
 نمی‌شود بروی!»
 انار خندید و هزار تا دانه‌ی
 انار بیرون پریدند.

